

حقیقت وجود خدا

فرا تر از پندارها

عباسعلی براتی

آقای ریچارد داوکینز (Richard Dawkins) انگلیسی متولد ۱۹۴۱ در «کنیا» زیست شناس و رفتارشناس جانوری، استاد دانشگاه آکسفورد و عضو انجمن سلطنتی نویسندگان بریتانیا و معتقد و مدافع داروینیسیم، در سال ۲۰۰۶ کتابی به نام «پندار خدا» منتشر کرده که در آن اعتقاد به خدا را زیر سؤال برده و به قول خود تقریباً رد کرده است. در این مقاله به تحلیل و نقد کتاب او و نظریاتش می‌پردازیم.

«داوکینز» در کتابهای پیشین خود، درباره نظریه تکامل، بر ضد خلقت گرایی (Creationism) مطالبی نوشته بود، و در این کتاب به طور گسترده‌تر، به بحث خداشناسی و استدلال‌های موافق و مخالف آن می‌پردازد.

است، تا بتوانیم به «خلقت» و وجود خالق (خدا) اعتقاد داشته باشیم.

۲. تکامل انواع و این که انواع جانداران در روز نخست به این شکل نبوده، بلکه همگی به نوع واحد برمی‌گردد که به تدریج تحت یک رشته عوامل تنوع پیدا کرده و به صورت انسان و اسب و فیل

از مجموع کتاب برمی‌آید که دستاویز او برای مسأله شک در وجود خدا یا رد آن، داروینیسیم و تکامل انواع است. او تصور کرده است که ما به صورت قضیه منفصله باید یکی از دو امر را برگزینیم:

۱. ثبات انواع و این که هر نوعی، از روز نخست به همین شکل آفریده شده

و غیره درآمده است و خود طبیعت توانایی طرح تنوع خود را دارد، بنابراین نیازی به طراح «خلقت» و وجود خالق نیست!

از روز نخست که فرضیه «داروین» و قبل از آن فرضیه «لامارک» وارد محافل علمی شد، گروهی از دانشمندان، این قضیه منفصله را که اگر یکی درست شد، دیگری باطل است، پذیرفتند و در قرن نوزدهم، به «خداناباوران» پیوستند.

در حالی که ثبات انواع و یا اشتقاق آنها از یکدیگر نسبت به قدرت خدا یکسان است یعنی ممکن است ما به یکی از دو نوع طرح خلقت قائل بشویم، و معتقد باشیم که از روز نخست طرح خلقت بر اشتقاق انواع بوده و یا معتقد شویم از روز نخست یک نوع بیشتر نبوده و زیر نظر خدای بزرگ و برنامه خاصی این نوع در هر زمان از صورتی به صورت دیگر درآمده و این همه انواع بی شمار پدید آمده‌اند. هیچ یک از این دو، وجود خدا را نفی نمی‌کند، بلکه در هر دو حال، نیازمند طراحی هوشمند و آفریننده‌ای قدرتمند و دانا هستند.

اتفاقاً قائلان به اشتقاق انواع، به

صورتی واضح‌تر باید به وجود خدای بزرگ معتقد باشند، زیرا این برنامه به هم پیوسته که یک نوع ساده و ناتوان به صورت نوع انسانی توانا و دیگر انواع پیچیده و پیشرفته درآمده، تصادفی و بی‌علت و خود به خودی نبوده و قدرت شگرفی با این طراحی آنها را به جلو می‌برد و کامل می‌سازد و به تعبیر نویسنده کتاب «سیر حکمت در اروپا»، این طرح تکامل، حاکی از آن است که این خانه، صاحب خانه‌ای دارد.

شگفت اینجاست که این گروه با آنکه حوزه علم را جدا از حوزه دین و فلسفه می‌دانند، و می‌گویند نباید این حوزه‌ها درهم تداخل کنند، در این مورد، اجازه داده‌اند که حوزه علم در حوزه دین و فلسفه مداخله کرده، و با نتایج علمی، استدلال فلسفی ترتیب دهد، آن هم استدلالی که بر خلاف موازین علمی و فلسفی است!!

داوکینز، اعتقاد به تسلسل انواع و اشتقاق هر یک از دیگری را که یک نظریه علمی آن هم، متزلزل و غیر قطعی است، دلیل بر مساوی بودن وجود با ماده گرفته و ماورای طبیعت را نفی کرده

ثابت کنم ولی همین مقدار که در آن شک و تردید دارم، برای من کافی است.

در این مورد، خدا باوران حق دارند به او بگویند: همان طور که در مسائل علمی، شک و تردید را از طریق علمی می‌زداید، در مسائل فلسفی و دینی نیز باید با مشاوره و مذاکره با فیلسوفان خدا باور، شک خود در وجود خدا را بزداید و به یکی از دو گروه بپیوندد و گرنه پیوسته در جهنم شک، معذب خواهد بود.

از این گذشته، تألیف کتابی برای اثبات شک در وجود خدا، عرضه یک کار علمی یا معرفتی نیست که به آن افتخار کند. اتفاقاً علم، از شک آغاز می‌شود، انسان، نخست، شک و تردید می‌کند، آنگاه با بررسی، دودلی را از خود برطرف می‌کند، سپس می‌تواند بگوید به یک نتیجه علمی رسیده است، هر چند قطعی نباشد.

اینک دستاویزهای نویسنده برای تردید در وجود خدا را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

تصور مؤلف از ذات و صفات خدا

این مؤلف، در فصل دوم کتاب می‌گوید: «بِهَوِّهِ» یا خدای عهد عتیق

است، در حالی که علم، حق اثبات دارد، ولی حق نفی ندارد. یک زیست شناس، وظیفه دارد، پس از مشاهده و تجربه، روابط بین پدیده‌های مادی را توضیح دهد و بیش از این حق ندارد، و نمی‌تواند بگوید مثلاً در پدید آمدن این روابط، قدرتی بالاتر مؤثر بوده یا نه؟

جراحی که زیر کارد جراحی خود، خدا را نیابد، نمی‌تواند او را نفی کند، اما مؤلف کتاب «پندار خدا» با این داوری غیر صحیح در این حد هم توقف نکرده و خواسته است این اندیشه را با تبلیغات تجاری روی اتوبوس‌های لندن و دیگر استان‌ها در میان مردم نیز ترویج کند. و با پرداخت مبلغی ۸۰۰ اتوبوس را در سراسر انگلیس با این آگهی‌ها پوشانده تا جلب توجه کند. متن آگهی این است: «احتمالاً خدایی وجود ندارد، پس نگران نباشید و از زندگی خود لذت ببرید».

این زیست‌شناس، گاهی نافی خدا و ملحد می‌شود و گاهی هم شکاک و دودل. ولی اگر نظریه او، سیاسی نباشد، او شکاک و دودل است و گاهی هم تصریح می‌کند که من نمی‌توانم عدم وجود خدا را

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲)

«اوست خدای آفریننده و صورتگر
که بهترین نامها از آن اوست. آنچه در
زمین و آسمان است، برای او تسبیح
می‌گویند و اوست قدرتمند و حکیم».

بنابراین، او خواسته صفات خدا را از
کتابی بیاموزد که چند بار در طول تاریخ
به کلی نابود شده و دوباره به وسیله یک
نفر که مدعی حفظ آن بوده بازنویسی
شده و معلوم نیست بر سر آن چه آمده
است. در حالی که پس از آن، دو آیین
مسیحیت و اسلام آمده‌اند تا اشتباهات و
تحریفات را اصلاح کنند، چرا این مؤلف
صفات خدا را از چنین پیام‌آورانی
نمی‌آموزد؟

اگر معنی تحقیق در دین این است
که انسان در میان هزاران کتاب الهی
فقط به یک کتاب آن هم ناقص اکتفا کند،
و آن وقت، راه شک و نفی را در پیش
بگیرد، پس واقعاً آفرین به این تحقیق
گسترده!!

(تورات) نامطبوع‌ترین شخصیت داستانی
دنیاست... انتقامجویی است که پاکسازی
قومی می‌کند. زن ستیز است و از هم
جنس‌گرایان نفرت دارد... قدرت پرستی
است که طاعون می‌فرستد...».

پاسخ

شایسته بود نویسنده کتاب، در محضر
فلاسفة الهی، حضور می‌یافت و از وجود
خدا و صفات خدا خبر می‌گرفت و آنان
او را با خدای واقعی که دارای عالی‌ترین
کمالات است آشنا می‌ساختند. ای کاش او
برگی از قرآن را می‌خواند که او را چگونه
معرفی می‌کند، قرآن می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ
الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يُشْرِكُونَ» (۱)

«او خدایی است که معبودی جز او
نیست. فرمانروای عالم هستی، بسیار
پاک، بی نقص، ایمنی دهنده، مراقب، و
قدرتمند و صاحب کبریا و بزرگی است.
خداوند از آنچه شریک او می‌سازند پاک
و منزّه است».

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ

۱. سوره انفال، آیه ۲۳.

۲. سوره حشر، آیه ۲۴.

معلولیت باطل است. ناچار باید این حرکتها منتهی به محرکی گردد که خود متحرک نباشد. و به اصطلاح، موجود ماوراء ماده باشد که از ثبات و تحرک برخوردار است.

این برهان در کتابهای فلسفی اسلامی به صورت مشروح بیان شده که فعلاً فرصت بیان آنها نیست و در کتاب «اصول فلسفه»، جلد پنجم، علامه مطهری به تشریح آن پرداخته است ولی آقای داوکینز چشمش که به کلمهٔ تسلسل در بیان برهان افتاده می‌گوید: «این برهان به دور و تسلسل می‌انجامد» که این خود، یک مغالطه است، زیرا این برهان برای جلوگیری تسلسل است و تسلسل را باطل می‌داند، و با نفی آن، بر وجود خدا استدلال می‌کند، نه این که این برهان برپایهٔ تسلسل استوار باشد. این، پایهٔ اطلاعات انسانی خدا ناباور است که برهان را اصلاً درک نکرده تا آن را رد کند!

۱. کتاب (Summa Theologica) تألیف توماس آکویناس، فصل اول، بند (أ)، سؤال ۲، مقاله ۳، چاپ و تصحیح دوم، ترجمه پدران دومینیکن به انگلیسی، سال ۱۹۲۰ (Five Ways)

نقد براهین پنج‌گانه توماس آکویناس به وسیلهٔ مؤلف

مؤلف که پیداست هیچ آشنایی با فلسفه غربی و شرقی ندارد، و با علم کلام نیز آشنا نیست، به صورتی بسیار کوتاه و گذرا به ردّ و نفی استدلال فلسفی بر وجود خدا می‌پردازد و فقط از این میان به پنج راه اثبات خدا که توسط توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴ م) (از متکلمان مسیحی قرون وسطا) ارائه شده اشاره می‌کند. این پنج راه عبارتند از:

۱. برهان حرکت
۲. برهان علیت
۳. برهان امکان و وجوب
۴. برهان مراتب وجود
۵. برهان غایت. (۱)

توضیح برهان نخست

برهان نخست، برهانی است منسوب به ارسطو و حاصل برهان این است که در جهان حرکت‌های متنوع و مختلفی می‌بینیم و هر حرکتی نیاز به محرک دارد. هرگاه این حرکتها به صورت تسلسل پیش برود، و به نقطه‌ای نرسد که یکی محرک باشد و متحرک نباشد. لازمهٔ آن تسلسل است و تسلسل در علیت و

او عین این اشکال را در دو برهان بعدی نیز وارد دانسته است!!

توضیح برهان دوم

عالم هستی، عالم علل و معلولات است و هر معلولی برای خود، علتی لازم دارد، هرگاه به نقطه‌ای برسیم که چیزی، علت باشد، نه معلول، در این صورت، خدا را ثابت کرده‌ایم، و هرگاه بگوییم همان نیز علاوه بر آن که علت موجودات پایین‌تر است، خود معلول موجودی مافوق است، باز در این صورت، سلسله علل و معلول به صورت نامتناهی پیش رفته و سبب خواهد شد که اصلاً حتی آن علل و معلولات پایین‌تر نیز محقق نشوند.

توضیح برهان سوم

برهان امکان و وجوب، آن است که جهان هستی، جهانی ممکن، یعنی در حد ذات خود فاقد وجود است و اگر وجود پیدا کرد نمی‌تواند مستند به خویش باشد، زیرا خویشی در کار نبوده تا او را موجود کند. قهراً باید به وسیله موجود دیگری پدید آید. هرگاه آن موجود نیز ممکن باشد، او نیز به علت برتر از خود نیاز

خواهد داشت. هرگاه نظام هستی به همین شیوه پیش برود، مستلزم تسلسل خواهد بود. و لازمه آن این است که هیچگاه این سلسله محقق نشود، پس ناچار باید بگوییم این سلسله علل و معالیل به نقطه‌ای می‌رسد که واجب است و ممکن نیست. آن نقطه وجودش از خودش می‌جوشد، نه از خارج.

چشم این انسان خدا ناباور که بر واژه تسلسل در این سه برهان افتاده، تصور کرده که اثبات خدا بر اساس تسلسل است! و لذا می‌گوید: سه برهان نخست به دور و تسلسل می‌انجامد.

با این توضیح روشن شد که اصولاً این فرد شکاک یا منکر، براهین را حتی به صورت بسیط درک نکرده تا آنها را نقادی کند.

توضیح برهان چهارم

درباره برهان چهارم توضیح بسیار ناقصی بیان کرده و می‌گوید: در جهان، کمالات متنوعی می‌بینیم که همه اینها کمال ناقص‌اند، بنابراین، باید این کمالات ناقص به موجودی برسد که کمال مطلق باشد. آنگاه در نقد این برهان برخوردی

هستند، این نوع نظم هدفمند، بدون دخالت یک شعور بزرگ امکان‌پذیر نیست.

حال این نویسنده در نقد این برهان می‌گوید: جواب آن را در جای دیگر خواهیم داد (اشاره به فصل تکامل) و می‌خواهد با نظریهٔ تکامل آن را رد کند.

در حالی که تکامل منظم، و برنامه‌ریزی شده نه تنها مخالف فرض وجود خدا نیست، بلکه مؤید و ثابت کنندهٔ آن است، زیرا بدون عقل مدبر و توانایی هوشمند، چنین سیر تکاملی، هرگز تحقق نمی‌یابد، و این بدیهی است.

واقعاً جای تعجب است کسانی که با الفبای براهین اثبات وجود خدا آشنا نیستند با هو و جنجال و به راه انداختن کارناوال تبلیغاتی اتوبوسی می‌خواهند آفتاب وجود خدا را پشت ابر پنهان کنند. و بدیهیات را با گرد و غبار تبلیغات و با تحریک احساسات بپوشانند. آیا این، شیوهٔ علم‌مداران و دانش پژوهان است؟!

علل دشمنی مؤلف با دین

او در فصل هشتم، علل دشمنی خود را

روانشناسانه می‌کند و می‌گوید: این نوع بیان، بیان یک متفرعن و متکبر است که خود را بالاتر از دیگران می‌شمارد.

در حالی که برهان مراتب وجود، مبنی بر یک قاعدهٔ فلسفی است که «کل ما بالعرض لابد وأن ینتهی إلی ما بالذات» و توضیح آن در کتاب‌های فلسفی آمده است و رد و نقد آن نیز باید فلسفی باشد، نه اخلاقی یا روانشناسانه!!

توضیح برهان پنجم

برهان پنجم برهان «نظم هدفمند» است و حاکی از آن است که پدیده‌ها برای هدف خاصی طراحی شده‌اند و قهراً چنین کاری بدون دخالت یک شعور بزرگ و عقل کل که هدف را تشخیص داده و جهان را در مسیر آن هدف بیافریند، امکان‌پذیر نیست. ساختار دهان و گلوی کودک را بنگرید که دستگاه گوارش او پس از تولد چه نوع غذایی را می‌طلبد و چگونه می‌تواند تغذیه کند و چه نوع غذایی را می‌تواند بخورد، آنگاه خلقت پستان مادر و راه خروج شیر و طرح دهان کودک را در نظر بگیرید که قبل از تولد کودک، آمادهٔ خدمت تغذیه

با دین چنین بیان می‌کند:

۱. دین بر سر راه علم مانع تراشی می‌کند.

۲. دین، تعصب را تقویت می‌کند.

۳. نسبت به هم‌جنس‌گرایان تنگ نظری را تشویق می‌کند.

۴. مسیحیان متعصب در زمان جنگ‌های صلیبی، غیر مسیحیان را می‌کشته‌اند.

۵. برخی از مسیحیان، برده‌داری را با رجوع به انجیل توجیه می‌کرده‌اند و بردگان را از نسل فرزندان گنهکار ابراهیم می‌دانسته‌اند.

و....

درباره انگیزه نخست که مانع تراشی دین بر سر راه علم باشد، باید بگوییم آن دینی که او با آن بزرگ شده است، بر سر راه علم مانع تراشی می‌کند، یعنی دینی که تورات محرف معرفی می‌کند، مانع از پیشرفت علم است، حتی «شجره منهیة» را به درخت علم تفسیر می‌کند که خدا هرگز راضی نبود، آدم با خوردن میوه آن درخت، عالم و آگاه شود، نه آن دین واقعی که انبیای عظام از نوح و ابراهیم گرفته تا موسی و عیسی و خاتم پیامبران، همه

برای آگاه ساختن بشر از هستی و علل آن مبعوث شده‌اند و بشر را از ذلت بت‌پرستی به اوج عزت خداپرستی رسانده‌اند.

خدایی که قرآن معرفی می‌کند، خدایی است که ملائکه را به سجده بر آدم فرمان می‌دهد، زیرا او در علم بر آنها برتری دارد. آنگاه فاصله این دو دین را باید سنجید و داوری کرد.

دینی که خاتم پیامبران آورده، نخستین آگهی او امر به «خواندن» است: «اقرأ باسم ربك الذي خلق» این دین، آیینی است که در کتاب او ماده علم و مشتقات آن نزدیک ۸۰۰ بار آمده است و همه جا از علم و عالم، ستایش نموده است.

درباره انگیزه دوم، که تقویت تعصب است باید توضیح داد که آیا تعصب در طرفداری از باطل را تقویت می‌کند یا تعصب در طرفداری از حق را؟ تعصب اول مذموم و مطرود است، و نوعی حمایت نسنجیده از روش نیاکان گمراه به شمار می‌رود، ولی تعصب بر حق، یعنی پیروی از داوری خرد امری پسندیده و نشانه روشنفکری و آگاهی به شمار می‌رود.

اصولاً تعصب از ماده عصب به معنی

رگ است و کنایه از یک دندگی انسان و اصرار او بر اندیشه خویش است، ولی باید بین اندیشه‌ها فرق نهاد. قرآن پیوسته مشرکان بت‌پرست را نکوهش می‌کند چون با آنکه می‌دانند از معبودهای بی‌روح آنان، کاری ساخته نیست، مع‌الوصف، بر عبادت آنان اصرار می‌ورزند، زیرا نسبت به روش نیاکان تعصب دارند.

اتفاقاً خود این نویسنده در عین این که تعصب دینی را نکوهش می‌کند، خود به نوعی در عقیده خود تعصب دارد که برای جلب حمایت و دفاع از عقیده خود، کاروانی را به راه می‌اندازد که بر دیواره اتوبوس‌ها شعار خداناباوری را تبلیغ کنند! توگویی ناباوری، از نیازهای روزانه مردم است که باید برای آن، این همه پوستر تبلیغاتی بر بدنه اتوبوس‌ها چسبانند! اصولاً «داوکینز» با این شیوه می‌کوشد «داروینیسم» را به عنوان یک «دین جدید» مطرح کند که همگان را برای تعصب ورزیدن بر آن دعوت می‌کند. و بر خلاف ادعای خود، در زمینه شکاک بودن، در این یکی، حاضر به شک نیست!! درباره انگیزه سوم، که نگرش منفی

دین به هم‌جنس‌گرایی است باید گفت: دین به خاطر انسان‌دوستی و حفظ نهاد خانواده و بقای نسل انسانی، و حفظ عاطفه و محبت و احترام و تربیت، همه راه‌های اطفای غریزه جنسی خارج از نهاد خانواده را به نفع خانواده می‌بندد. اگر مؤلف، به خود جرأت و حق می‌دهد که اعتقاد به خدا را نکوهش کند، چرا دین نتواند به این رفتار غیر طبیعی اعتراض کند؟! آیا این معیار دوگانه نیست؟ بر کس می‌پسند آنچه تو را نیست پسند!

آیا این که بنیاد خانواده در غرب متزلزل شده، از پیامدهای شیوع فحشا و منکر و اطفای شهوت از راه‌های نامشروع نیست؟ واقعاً قلم شرم دارد از این که مسأله هم‌جنس‌گرایی را مطرح کند و درباره آن سخن بگوید. آیا به راستی هم‌جنس‌گرایی، از نیازهای اساسی بشر است که دین، راه را بر آن بسته باشد؟!

درباره انگیزه چهارم باید گفت شما در حقیقت از آیین کلیسا متنفر شده‌اید، نه از آیین الهی که برای همه انسان‌ها احترام خاصی قائل است و به آفرینش انسان افتخار می‌کند و می‌گوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ و نیز می‌گوید: ﴿يَا

ایمان، همه مشکلات فقط با علم، حل می‌شود.

آیا علم پرکننده یک خلأ ناگزیر است؟

او در فصل پایانی کتاب خود می‌گوید: آیا دین به رغم تمام مشکلاتش، پرکننده یک خلأ ناگزیر است؟ آیا مردم برای هدایت و تسلی محتاج دین هستند؟

ما فعلاً با فواید و آثار سازنده دین، کاری نداریم، زیرا در کتاب‌های خداشناسی درباره آثار سازنده دین به طور گسترده سخن گفته شده است، ولی فعلاً با این علم زده که تصور می‌کند علم جای دین را می‌گیرد و دیگر نیازی به دین نیست سخنی داریم و آن این که:

آیا علم مشکلات قرن بیستم و بیست و یکم را حل کرده است و ما دیگر مشکلی نداریم؟ مثلاً:

۱. آیا علم برای مشکل مهم از هم پاشیدگی خانواده‌ها و از میان رفتن عاطفه‌ها و تنهایی انسان‌ها، چاره‌ای اندیشیده است؟

۲. آیا علم توانسته است جلو افزایش

آیها الناس إنما خلقناکم من ذکر وأنثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند الله أتقاکم»^(۱).

«ای مردم! ما همه شما را از مرد و زنی (آدم و حوا) آفریدیم و شما را ملتها و قبیله‌های جداگانه‌ای ساختیم تا به وسیله آن همدیگر را بشناسید. مسلماً گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست».

درباره انگیزه پنجم یعنی استثمار و برده‌گیری از انسان‌ها و توجیه آن با انجیل، باز باید گفت: این اشکال به تفسیر نادرست شخصی از یک کتاب دینی باز می‌گردد، اما او هرگز نمی‌تواند آن را وسیله‌ای سازد تا از دین واقعی را که پیوسته کرامت انسان‌ها را در نظر دارد، انتقاد کند و آن را رد نماید.

این نوع انگیزه‌ها که مایه دوری او از دین شده است، حاکی از آن است که نویسنده کتاب، اطلاعات بسیار محدودی از ادیان الهی دارد، و تحت تأثیر محافل خاصی قرار گرفته و واکنش نشان داده است.

از این گذشته او می‌پندارد که علم، حلال همه مشکلات است، و بدون دین و

- شدید جرم و جنایت در جهان را بگیرد؟
 ۳. آیا با سلطه علم، آمار وحشتناک کشتارها در جنگها و نزاعهای مسلحانه و تروریسم بین الملل، کاهش یافته است؟
 ۴. آیا فقر شدید و گرسنگی و مرگ و میر ناشی از آن، به وسیله علم و علم پرستی برطرف شده است؟
 ۵. آیا بردگی نوین و استعمار فوق مدرن و تبعیض نژادی و نژادپرستی و استثمار انسان به وسیله انسان در دوره علم گرایی از میان رفته است؟
 ۶. آیا از بحران شدید مالی و اختلاسها و ورشکستگیها به وسیله علم جلوگیری شده است؟
 ۷. آیا ایدز و بیماریهای کشنده و استرس و بیماریهای روانی به وسیله علم مهار شده‌اند؟
 ۸. آیا مصرف سرسام آور مواد مخدر و تجارت آن، به وسیله علم کنترل شده است؟
 ۹. آیا قاچاق انسان و سوء استفاده جنسی از کودکان با علم علاج شده است؟
 ۱۰. آیا نقض فزاینده حقوق بشر و کرامت انسانی و افزایش شکنجه و تجاوز و خشونت خانگی که همه محصول تمدن بی‌خدای جدید است، به وسیله علم برطرف شده است؟
 آنچه بشریت را به سر منزل سعادت و لذت از زندگی می‌رساند، علم همراه با ایمان است. آری اگر آقای داوکینز به راستی با یک نگرش علمی به خود علم بنگرد متوجه خواهد شد که علم نیز محدودیت‌هایی دارد. داروینیسیم، همچنان پرسش‌های ژرفی را در فیزیک و کیهان‌شناسی بی‌پاسخ می‌گذارد که مثلاً چرا اصلاً جهانی وجود دارد؟ چرا قوانین در جهان برقرار هستند و چرا قوانین فیزیک این گونه هستند؟ هر چند کار داروین، یک تلاش علمی است ولی بشر هنوز راه درازی در پیش دارد تا به این اسرار دست پیدا کند. یکی از نمونه‌های نادرست استفاده از داروینیسیم، به گفته خود آقای ریچارد داوکینز، آن است که آن را در همه حوزه‌های معرفتی بشری وارد کنیم و مثلاً چون هیتلریسم آن را به صحنه علوم اجتماعی بیاوریم و از داروینیسیم اجتماعی یعنی نابود ساختن بخشی از نسل بشر به سود بخش دیگر سخن بگوییم.^(۱)
۱. ریچارد داوکینز، مقاله «چرا داروین مهم

دانشمند مسلمان که با دین خود آشنا باشد، و در محیط جامعه اسلامی زندگی کند، اصلاً پدید نمی‌آید. از این گذشته او نباید جواب دانشمندان تکامل‌گرای همقطار خود نظیر استیفن جی گولد را بدهد که از او به خاطر دفاع سست و نادرست از مکتب داروین، انتقاد کرده‌اند.^(۳)

و نیز از نظر علمی و اخلاقی موظف است به دعوت دانشمند مسلمان اهل ترکیه، هارون یحیی برای مناظره پاسخ مثبت گوید که با ارسال پنج جلد کتاب قطور برای او به نام «اطلس آفرینش» ادعای او را به چالش کشیده. آن وقت روشن خواهد شد که پندار چیست و حق با کیست؟

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

است؟»، روزنامه گاردین، ۹ فوریه ۲۰۰۸، لندن.
۱. هارون یحیی، فریب تکامل (Evolution Deceit)، چاپ هشتم.

2. Life and letters of Charles Darwin, New York, 1959; The descent of man and selection in relation of sex, London, 1871.

3. Kim Streltyn, Dawkins vs. Gould, Icon books, 2001, London.

اینجاست که برخی از ناقدان، اندیشه‌های «داوکینز» را دستاویز مکتب‌هایی چون فاشیسم، کمونیسم و تروریسم برشمرده‌اند.^(۱)

بالتر از همه این که، این گونه تفسیر و برداشت از داروینیسم حتی مورد پسند خود داروین نیز نیست، و او خود را از تهمت الحاد پیراسته می‌شمارد و نظریه‌اش را نافی دین نمی‌داند.^(۲)

داروین و داروینیسم، فقط نظریه تکامل زیستی در جانداران را مطرح کرده و درباره پیدایش زمین و کرات دیگر نظری ارائه نکرده‌اند.

حالا به چه دلیل باید نظر آقای داوکینز را بپذیریم، و دانسته‌های خود را باید به خاطر ندانسته‌های ایشان کنار بگذاریم، و همراه با تبلیغات تجاری ایشان و بنا به میل نویسندگان سلطنتی، حرکت کنیم؟!

پاسخ این را دانشمندان جهان و ایمان داران باید بدهند، و هم چنین پاسخ اتهاماتی که آقای داوکینز به دین و دینداران وارد کرده است، قبل از هر چیز وظیفه دانشمندان یهودی و مسیحی است، زیرا انتقادات داوکینز بیشتر متوجه آنان است، و این گونه پندارها هرگز برای یک